

جنگ و نقش آن در توانمندسازی زنان افغانستان

حلیمه حسینی^۱

چکیده

این مقاله با هدف بررسی نقش جنگ بر توانمندی زنان افغانستان، با تمرکز بر چگونگی تغییر نقش‌های جنسیتی و فرصت‌های جدیدی که برای توانمندسازی آنان ایجاد شده، گردآوری شده است. پژوهش حاضر علاوه بر انعکاس مبانی نظری مرتبط از جمله جنسیت و فمینیسم، به شناسایی و تحلیل چگونگی توانمندسازی زنان افغانستانی در شرایط جنگی می‌پردازد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و به شیوه گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای، این مسئله را مورد واکاوی و بررسی قرار داده است. یافته‌ها با تکیه بر رویکرد فمینیستی و مفاهیمی چون جنسیت، نشان می‌دهند که با وجود اثرات مخرب جنگ، تغییر در نقش‌ها و مسئولیت‌های جنسیتی، عهده‌دار شدن سرپرستی خانواده و تغییر نگرش زنان به بلوغ اجتماعی و توانمندسازی آنان منجر شده است. درواقع، با کاهش حضور مردان و افزایش مشارکت زنان در فضاهای عمومی، ساختارهای قدرت دگرگون شده و این تجربه زیسته به توانایی معنادار زنان در انتخاب منجر گردیده است که به عنوان شاخصی از توانمندسازی محسوب می‌شود. نتیجه نهایی این پژوهش نشان می‌دهد که در افغانستان، خانواده به عنوان واحد اصلی ساختار اجتماعی و سیاسی در نظر گرفته می‌شود و تغییر در روابط جنسیتی، هرچند تدریجی، می‌تواند از طریق رویدادهایی همچون جنگ تسریع گردد. با وجود چالش‌ها و محدودیت‌های موجود، زنان افغانستانی در طول جنگ و طی تغییر مسئولیت‌های جنسیتی توانسته‌اند نقش‌های جدیدی را تجربه کنند و به توانمندی‌های فردی و اجتماعی دست یابند.

کلیدواژه‌ها: توانمندی، جنگ، خانواده، زنان افغانستان، فمینیست، جنسیت

۱. دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

h.hossaini1385@yahoo.com

مقدمه

افغانستان به عنوان یکی از خطرناک‌ترین مکان‌ها برای زنان شناخته می‌شود و این دیدگاه به طور گسترده‌ای در جوامع علمی و اجتماعی پذیرفته شده است. تاریخ پرچالش این کشور شامل درگیری‌های متعددی است که به وخامت وضعیت زنان منجر شده است؛ از جمله حمله شوروی در سال ۱۹۷۹، جنگ‌های داخلی، حکومت طالبان و تهاجم تحت رهبری ایالات متحده پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. با وجود این شرایط، نباید بهبودهای نسبی در وضعیت زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان را نادیده گرفت، هرچند که این پیشرفت‌ها غالباً به عنوان یک قدم به جلو و دو قدم به عقب توصیف می‌شوند.

اما جنگ‌ها نه تنها به عنوان یک عامل ویرانگر شناخته می‌شوند، بلکه به طور هم‌زمان می‌توانند به عنوان محرکی برای تغییرات مثبت در وضعیت زنان عمل کنند. در این راستا، ضرورت پژوهش درباره نقش جنگ در توانمندی زنان افغانستان به وضوح احساس می‌شود. زنان افغانستان در طول تاریخ به طور سنتی با محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی زیادی مواجه بوده‌اند که مانع مشارکت آن‌ها در عرصه‌های مختلف زندگی شده است. با این حال، جنگ و ناآرامی‌ها به عنوان یک عامل تغییر می‌توانند فرصت‌هایی برای ارتقای وضعیت زنان فراهم کنند. بررسی تجربیات زیسته شده زنان افغانستانی نشان می‌دهد که در شرایط جنگ، بسیاری از آن‌ها به سرپرستی خانواده‌ها پرداخته و نقش‌های جدیدی را بر عهده گرفته‌اند که به افزایش اعتماد به نفس و استقلال اقتصادی آن‌ها منجر شده است.

پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که جنگ می‌تواند به تغییر نگرش‌ها نسبت به نقش زنان در جامعه منجر شود. با کاهش حضور مردان در برخی مناطق به دلیل جنگ، زنان بیشتر فرصت پیدا کرده‌اند تا در عرصه‌های عمومی و اقتصادی مشارکت کنند. این تغییرات نه تنها بر زندگی فردی زنان تأثیرگذار بوده، بلکه به تغییرات اجتماعی گسترده‌تری نیز منجر شده است. از این رو، تحلیل این روندها و تأثیرات آن‌ها بر توانمندی زنان افغانستان ضروری است. علاوه بر این، فمینیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی می‌تواند نقش کلیدی در این فرآیند ایفا کند.

در این زمینه، بخش قابل توجهی از ادبیات موجود به توصیف زنان افغانستان به عنوان



قربانیان جنگ پرداخته و از تلاش‌های آنان برای توانمندسازی غافل مانده است. برای مثال، جمشیدی‌ها و حمیدی (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «تجربه زنانه از جنگ» به نقش‌های مختلف زنان ایران در جنگ اشاره کرده‌اند. همچنین، کرمی قهی در مقاله‌ای با عنوان «سنخ‌شناسی یاریگری‌ها در جنگ بر اساس روایت‌های زنان جنگ‌زده» (۲۰۱۳) و سانبرو، دیانا و میرزاعطاری در نوشته خود با عنوان «زنان در جنگ» (۲۰۰۸) به روایت‌گری حضور زنان در جنگ پرداخته‌اند. متین سادات نیز در مقاله‌ای با عنوان «مروری تحلیلی بر مشارکت‌های اجتماعی اثربخش زنان در جنگ تحمیلی» (۲۰۲۳) و خالق‌زاده، محمدهادی و ولایتی در مقاله خود با نام «نقش زن در ادبیات جنگ تحمیلی» (۲۰۲۱) به تصویر کشیدن نقش زنان در جنگ تحمیلی پرداخته‌اند. در حالی که هدف این مقاله، علاوه بر بحث‌های نظری درباره وضعیت زنان در افغانستان، تحلیل و بررسی توانمندی آنان در جریان جنگ است، یافته‌های این تحقیق می‌تواند به مطالعات بیشتر درباره وضعیت زنان در سایر مناطق درگیر در جنگ کمک کند.

۱. نظریات و مفاهیم اساسی

۱-۱. توانمندسازی

توانمندسازی فرآیندی است که در آن زنان از نیازها و خواسته‌های درونی خود آگاه می‌شوند، جرأت دستیابی به اهداف را در خود تقویت می‌کنند و از توانایی لازم برای عملی کردن خواسته‌های خود برخوردار می‌شوند. توانمندی یک فرآیند پویایی است که در آن زنان تلاش می‌کنند تا ساختارهایی را که آن‌ها را در حاشیه نگاه می‌دارند، دگرگون کنند (دیهم و وهابی، ۱۳۸۲: ۶۳). نقطه و کانون بحث توانمندسازی در توانایی زنان برای کنترل سرنوشت خودشان قرار دارد. این مفهوم ضمنی که زنان باید توانمند شوند، به این نکته نیز اشاره دارد که زنان باید سازمان‌هایی برای دفاع از حقوق، امکانات، منابع و فرصت‌های خود داشته باشند تا بتوانند به انتخاب‌های حساس و سرنوشت‌ساز و همچنین تصمیم‌های بزرگ اقدام کنند. این سازمان‌ها باید زندگی‌ای بدون ترس از تهدید و خشونت را برای آنان فراهم کنند (سیرواستاوا، ۲۰۰۷: ۱۷).



توانمندسازی شامل سه عنصر اساسی است که عبارتند از: ۱. منابع: این عنصر به متغیرهایی مانند آموزش و اشتغال اشاره دارد. ۲. عاملیت: این عنصر تأکید می‌کند که زنان نباید فقط به عنوان دریافت‌کنندگان خدمات در نظر گرفته شوند، بلکه باید به عنوان بازیگران اصلی در فرآیند تغییر شناخته شوند. ۳. دستاوردها و نتایج: این عنصر شامل پیامدهایی است که از فرآیند توانمندسازی به وجود می‌آید. دستاوردها می‌توانند از برآورده شدن نیازهای اساسی تا دستاوردهای پیچیده‌تری مانند رضایت، عزت نفس و مشارکت فعال در زندگی اجتماعی و سیاسی متغیر باشند. هدف از رویکرد توانمندسازی زنان، افزایش خودکفایی و تقویت درونی آن‌ها است (شادی‌طلب و دیگران، ۱۳۸۴: ۸).

۱-۲. فمینیست

فمینیسم به عنوان یک جنبش جهانی و سیاسی، به دنبال گسترش حقوق و نقش زنان در جامعه تعریف می‌شود (Finn Mackay, 2015, p: 3). این تعریف بیانگر حرکتی است که به آزادی زنان توجه دارد. همچنین، فمینیسم به تحلیل روابط جنسی پرداخته و به عنوان یک سیستم جامع از ایده‌ها شناخته می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۴۴۴).

بر اساس تعریف ریتزر، فمینیست به کسی اطلاق می‌شود که به زندگی اجتماعی و تجربه انسانی از دیدگاه زنان توجه دارد (George Ritzer, 2011: 454). این تعریف بیانگر این است که زنان به دلیل جنسیت خود، با تبعیض‌هایی روبه‌رو هستند و نیازهای خاصی دارند که اغلب نادیده گرفته می‌شوند (واسعی و صفریزدی، ۱۳۹۵: ۳۱). به منظور رفع این نابرابری‌ها و تأمین نیازهای مشخص زنان، باید تغییرات بنیادینی در نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی صورت گیرد. بنابراین فمینیسم به عنوان یک نظریه و جنبش اجتماعی، به دنبال برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان در همه عرصه‌ها است. نظریه فمینیستی بر این باور است که ساختارهای قدرت، نابرابری‌های جنسیتی را شکل می‌دهند و به تداوم آن کمک می‌کنند. این نظریه به بررسی چگونگی تأثیر این نابرابری‌ها بر زندگی زنان می‌پردازد و به دنبال ترویج برابری، عدالت و توانمندی آنان است.



۳-۳. جنسیت

مفهوم جنسیت به عنوان یک ساختار اجتماعی و فرهنگی تعریف می شود که به تفاوت ها و نقش های اجتماعی مرتبط با زنان و مردان اشاره دارد. بنابراین جنسیت به عنوان یک ویژگی اجتماعی، انتظارات فرهنگی از رفتارهای مناسب برای هر جنس را شامل می شود (Gid-dens, 1994: 780). این انتظارات به تعیین رفتارهای زنانه و مردانه در جامعه کمک می کند و این فرآیند تحت عنوان «اجتماعی سازی» شناخته می شود. در این جریان، مقاصد فرهنگی و اجتماعی بین مردان و زنان تعریف می شود (Robertson, 1989: 275).

پس جنسیت نه تنها به ویژگی های بیولوژیکی افراد مربوط می شود، بلکه شامل انتظارات، رفتارها و نقش هایی است که جامعه برای هر جنس تعیین می کند. از آنجا که عملکرد یک رفتار در واقع انجام یک فعالیت خاص است، می توان گفت که رفتار، جدا از فعالیت های ذهنی و بالقوه، در عمل به فعل در می آید. در این زمینه، رفتار به عنوان شکل بالفعل و شیوه اجرای فعالیت ها شناخته می شود. اگر فعالیت ها به صورت انتزاعی و بالقوه تعریف شوند، رفتارها در واقع کنش های اجتماعی هستند که تحت تأثیر فرهنگ حاکم در هر جامعه قرار دارند. این مسئله همچنین شامل افکار قالبی مربوط به هر دو جنس در جامعه می شود (Bozorg, 2012: 229).

نقش هایی که هر دو جنس، زن و مرد، به عهده دارند، به نوعی بازتابی از انتظارات فرهنگی و اجتماعی است که جنسیت تعیین می کند و دامنه این انتظارات را برای هر جنس مشخص می سازد (Nersisias, 2004: 38) لازم به ذکر است که این جنبه های مختلف جنسیتی ثابت نبوده و تحت تأثیر فرهنگ و تغییرات اجتماعی قرار دارند و به همین دلیل، تفاوت های جنسیتی به عنوان یک عامل اجتماعی و متأثر از فرهنگ می توانند در طول زمان تغییر کنند (Colomna, 1992: 35).

۲. انواع رابطه میان جنگ، جنسیت، فمینیست و توانمندسازی

جنگ های مداوم در افغانستان باعث ایجاد شرایطی غیرقابل پیش بینی و خطرناک برای زنان شده است. این امر سبب به وجود آمدن جریان فمینیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی در

افغانستان شده است که علاوه بر آنکه، به دنبال برابری جنسیتی و حقوق زنان افغانستان است، یک عامل مهم در توانمندسازی زنان به شمار می‌رود. برای روشن شدن زوایای گوناگون این مسئله لازم است تا انواع ارتباط میان این چهار مؤلفه به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

۲-۱. بررسی رابطه بین جنسیت و توانمندسازی

برابری جنسیتی به معنای برابری فرصت‌ها و ایجاد جامعه‌ای است که در آن زن و مرد بتوانند به شکل مساوی زندگی رضایت‌مندانه‌ای داشته باشند. برابری جنسیتی این نکته را روشن می‌کند که زنان و مردان در بیشتر موارد، نیازها و برتری‌های گوناگونی دارند و با الزام‌های گوناگونی نیز روبرو هستند (هنشال مامسن، ۱۳۸۵: ۲۱۰). به عقیده کوهن هر راهبردی که از آن برای کم کردن نابرابری جنسیتی استفاده می‌شود، باید بر توانمندسازی زنان تمرکز کند. وی معتقد است که برای رفع تبعیض نهادینه شده علیه زنان باید در ساختارهایی که نابرابری جنسیتی را جاوانه ساخته‌اند، نفوذ کرد و محرک‌های فتنه‌انگیز را تغییر داد. اگر این سیستم‌ها سبب گسترش یافتن نابرابری‌ها بر اساس تفاوت‌های جنسیتی شوند، تنها توانمندسازی شهروندان با علائق متفاوت و ارزشهای ادراکی مختلف، احتمالاً منجر به تغییر تعصبات نهادینه شده آنها خواهد شد. بنابراین توانمندسازی به‌عنوان قلب هر راهبردی با هدف کاهش نابرابری جنسیتی عمل می‌کند. توانمندی می‌تواند در سطوح مختلفی رخ دهد، از فردی تا اجتماعی و سیاسی.

۲-۳. بررسی رابطه بین فمینیست و توانمندسازی

مؤلفه توانمندسازی عمدتاً توسط فمینیست‌های سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این رویکرد، تسهیلات مالی خرد به ویژه در زمینه توانمندسازی زنان فقیر اهمیت ویژه‌ای دارد. نظریه‌های توانمندسازی که بر پایه تألیفات فمینیست‌ها و تجربیات کشورهای در حال توسعه شکل گرفته‌اند، خواستار قدرت‌دهی به زنان هستند؛ نه به معنای برتری بر دیگران، بلکه با هدف افزایش استقلال و گسترش حق انتخاب آنها در زندگی (سارجنت، ۱۹۹۹: ۱۳۳).



نظریه توانمندسازی به دنبال برطرف کردن نابرابری‌های اجتماعی، تأمین نیازهای اساسی زنان، تقسیم عادلانه کار در خانواده، فراهم آوردن امکان استفاده از توانایی‌های هر فرد و حذف تبعیض‌های قانونی بین زنان و مردان هستند (خداوردی‌لو، بری‌مانی، ۱۳۸۸: ۱۵۰). فمینیست‌های لیبرال بر این باورند که موقعیت پایین‌تر زنان بالاخص در کشور افغانستان ناشی از کمبود فرصت‌ها، فقدان یا اندک بودن آموزش و پرورش و محرومیت‌های مرتبط با محیط خانوادگی است (والری، ۱۹۹۹: ۳۶). نظریه‌های مربوط به نقش زنان در توسعه، تحت تأثیر نظریات فمینیستی و به طور خاص یافته‌های بوزوپ (Boserup)، این نکته را نشان می‌دهد که برنامه‌های توسعه در کشورهای در حال توسعه معمولاً ناموفق بوده و حتی ممکن است اثرات معکوس بر توسعه داشته باشد. به نظر تیانو (Tiano)، سه دیدگاه در این زمینه در حال رقابت است. نظریه ادغام بیان می‌کند که توسعه با افزایش مشارکت زنان در اقتصاد و زندگی عمومی، به رهایی و کاهش نابرابری‌های جنسیتی می‌انجامد. در نظریه حاشیه‌ای، خاطرنشان می‌شود که توسعه سرمایه‌داری موجب محدود شدن نقش‌های تولیدی زنان و تقلیل آنان به فضای خصوصی و خانگی می‌شود. در این حالت، زنان کنترل خود را بر منابع مالی از دست داده و به مردان وابسته می‌شوند. نظریه بهره‌کشی بر این نکته تأکید دارد که فرایند مدرنیزاسیون به ظهور نیروی کار ارزان زنانه منجر می‌شود (جگر، ۱۹۸۳: ۳۷). بوینیک (Buvinic) بیان می‌کند که موضوع زن و توسعه در اصل همان نظریه برابری است که بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های فمینیست‌ها می‌باشد. او معتقد است که استراتژی‌های توسعه‌ای که تاکنون به کار گرفته شده، تأثیرات منفی بر وضعیت زنان داشته است (کتابی و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۱).

۳-۳. بررسی رابطه بین جنگ و توانمندسازی

از نظر جامعه‌شناسی، مطالعات جنسیتی و توسعه بین‌المللی، یک ارتباط دوطرفه میان مقوله جنگ و توانمندسازی وجود دارد؛ به این معنا که علاوه بر اینکه جنگ می‌تواند اثرات مخربی در تضعیف فرایند توانمندسازی داشته باشد، سبب افزایش توانمندی نیز می‌شود (اوکسال و بیدن، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

گرچه تخریب زیرساخت‌ها و فقر و بی‌ثباتی اقتصادی که از مهم‌ترین اثرات شایع مخرب

جنگ به شمار می‌رود و به طور مستقیم توانمندی افراد، به‌ویژه زنان و کودکان را کاهش می‌دهد؛ اما از سوی دیگر، عامل بالقوه‌ای برای تغییر و توانمندسازی نیز محسوب می‌شود؛ (خاتم، ۱۳۸۹: ۱۳۴) به این معنا که بر اساس مشاهدات تجربی، جنگ‌ها مخصوصاً اگر به صورت طولانی و مداوم جریان داشته باشد، می‌تواند نقش‌های سنتی جنسیتی را به چالش بکشد. به طور مثال، زنان در غیاب مردان (به دلیل مرگ، زخمی شدن یا مهاجرت)، ممکن است مجبور به ورود به حوزه‌هایی شوند که پیش از این برای آن‌ها ممنوع بوده است؛ مانند کار در بازار، مدیریت خانواده یا حتی مشارکت در فعالیت‌های سیاسی. این امر منجر به تشکیل شبکه‌های حمایتی در قالب شبکه‌های اجتماعی و سازمان‌های محلی می‌گردد که به نوبه خود پایه‌ای قدرتمند برای توانمندسازی زنان به شمار می‌رود و فرصت‌های جدیدی را برای آموزش، کار و مشارکت اجتماعی فراهم می‌سازد.

از طرف دیگر، افزایش توانمندی زنان در این خصوص مانند آنچه در میان زنان افغانستان دیده می‌شود، سبب افزایش مقاومت در برابر پدیده جنگ خواهد شد. زنان -بالاخص در افغانستان- به‌عنوان بخش عظیمی از جامعه، می‌توانند با در دست گرفتن برنامه‌هایی مانند برنامه صلح و بازسازی پس از جنگ، نقش کلیدی در کشور افغانستان ایفا نمایند. این توانمندی به آن‌ها این امکان را می‌دهد که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت کنند و به ایجاد جوامع پایدارتر نیز کمک نمایند.

البته این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که پدیده جنگ، اگر به صورت بلند مدت و طولانی باشد، توانمندسازی را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد؛ جنگ تأثیرات روانی عمیقی بر افراد مخصوصاً زنان بر جای می‌گذارد که می‌تواند توانمندی آن‌ها را در بلندمدت تحت تأثیر قرار دهد (Dupree, 2004: 311). زنان و کودکان چون به طور ویژه در معرض آسیب‌های روانی ناشی از جنگ قرار می‌گیرند، توانایی آن‌ها برای مشارکت فعال در جامعه محدود می‌شود و حتی گاهی پس از پایان جنگ نیز فقدان امنیت و ناپایداری سیاسی، می‌تواند توانمندی زنان را به طور کلی مختل کند؛ زیرا بدون امنیت، دسترسی به آموزش، کار و مشارکت سیاسی دشوار می‌شود. بنابراین به طور کلی، رابطه بین جنگ و توانمندی یک رابطه دوسویه و پیچیده است. از یک سو، جنگ می‌تواند توانمندی افراد،



به‌ویژه زنان را به شدت تضعیف کند و آن‌ها را در چرخه فقر، خشونت و نابرابری نگه دارد (Miller, 2006: 615). از سوی دیگر، جنگ می‌تواند فرصت‌هایی برای تغییر نقش‌های جنسیتی، تشکیل شبکه‌های حمایتی و جلب توجه بین‌المللی ایجاد کند که به توانمندسازی زنان کمک می‌نماید. با این حال، برای دستیابی به توانمندی پایدار، نیاز به برنامه‌ریزی دقیق، حمایت‌های بین‌المللی و مشارکت فعال زنان در فرآیندهای صلح و بازسازی وجود دارد. توانمندسازی زنان نه تنها به بهبود شرایط زندگی آن‌ها کمک می‌کند، بلکه به ایجاد جوامع پایدارتر و عادلانه‌تر نیز منجر می‌شود.

۴. چگونگی توانمندسازی زنان افغانستان در شرایط جنگی

فرایند توانمندسازی زنان افغانستانی در موقعیت جنگ بر اساس دو محور اصلی انجام شده است که در زیر به آنها اشاره خواهیم کرد:

۱-۴. برخورداری از توانایی در عرصه‌های متعدد

برای افزایش توانمندی زنان افغانستان از راه تغییر در نقش‌های جنسیتی و برهم خوردن روابط نابرابر قدرت و بر مبنای فمینیستی، رویکرد جامع و چندلایه‌ای را باید اتخاذ نمود که هم به فرصت‌ها و هم به چالش‌های ناشی از جنگ توجه داشته باشد. مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱. شناخت تأثیرات جنگ بر نقش‌های جنسیتی: جنگ افزون بر آنکه می‌تواند نقش‌های جنسیتی سنتی را تغییر دهد، ظرفیت و توانایی ایجاد فرصت‌هایی را برای زنان دارد تا نقش‌های جدیدی در جامعه ایفا کنند. به عبارت دیگر، همانگونه مشاهدات تجربی نشان داده است، جنگ‌ها معمولاً منجر به تغییرات قابل توجهی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی می‌گردند (سارجنت، ۱۹۹۹: ۱۲۰). در این شرایط، زنان ممکن است نقش‌های جدیدی بر عهده بگیرند که قبلاً به مردان محدود بوده است. این تغییرات می‌توانند شامل افزایش مسئولیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان باشد.

۲. تقویت استقلال اقتصادی زنان: استقلال اقتصادی به معنای توانایی افراد برای تأمین نیازهای مالی خود بدون وابستگی به دیگران است. برای زنان، این استقلال به معنای کاهش

وابستگی به همسران، خانواده یا نهادهای اجتماعی است. دستیابی به استقلال مالی نه تنها به زنان اجازه می‌دهد تا در تصمیم‌گیری‌های مالی خود مستقل باشند، بلکه به آن‌ها قدرت بیشتری در روابط اجتماعی و خانوادگی می‌دهد. برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی زنان افغانستان مشتمل بر دو امر؛ آموزش مهارت‌های فنی و حرفه‌ای و حمایت از کارآفرینی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در چرخه تجارت و تولید اقتصادی زنان دارد.

۳. افزایش مشارکت سیاسی و اجتماعی: پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و روی کار آمدن نظام سیاسی جدید، فرصت‌های بیشتری برای حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی فراهم شد و به موجب آن قوانینی برای حمایت از حقوق زنان نیز به تصویب رسید. این مسئله به قدری مهم است که یکی از مباحث مهم در نظریات توسعه نیز به حساب می‌آید؛ به‌طوری که یک جامعه بدون مشارکت نیمی از اعضای آن (زنان) ممکن نیست. در حال حاضر نیز، زنان در تشکلهای اجتماعی مانند شبکه زنان افغانستان، اتحادیه سراسری زنان افغانستان، کمیته مشارکت سیاسی زنان افغانستان و جمعیت انقلابی زنان به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی پرداختند. قانون اساسی افغانستان هم حداقل ۲۵ درصد سهم نمایندگان مجلس را به زنان اختصاص داده است، هرچند مسئله اصلی کیفیت و اثرگذاری مشارکت سیاسی زنان است. این مسئله نیز به نوبه خود سبب توانمندی زنان می‌گردد (همان: ۲۱۱).

۴. مبارزه با خشونت و تبعیض جنسیتی: خشونت علیه زنان یکی از بزرگ‌ترین موانع توانمندسازی آنان است. برای مقابله با این معضل، باید قوانین حمایتی از حقوق زنان تقویت شده و سازوکارهایی برای اجرای مؤثر این قوانین ایجاد گردد (Berry, 2018: 154). ضمن آنکه قوانینی مانند مردسالاری و تبعیض جنسیتی در جامعه افغانستان باید تعدیل شود.

۵. تأکید بر آموزش و آگاهی‌بخشی: آموزش و آگاهی‌بخشی به‌عنوان بنیادی‌ترین ابزار برای توانمندسازی زنان در تمام جوامع بشری مطرح است. این موضوع به زنان این امکان را می‌دهد که در زمینه‌های مختلف زندگی خود، از جمله اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، تصمیمات بهتری اتخاذ کنند. آموزش نه تنها به رشد فردی زنان کمک می‌کند، بلکه بر



روی توسعه اجتماعی نیز تأثیرگذار است. زنانی که از تحصیلات بالاتری برخوردارند، معمولاً در جامعه خود نقش‌های فعال‌تری ایفا می‌کنند (لانگه، ۱۳۷۲: ۱۹). از سوی دیگر، برنامه‌های آموزشی باید به گونه‌ای طراحی شود که نیازهای خاص زنان را با توجه به موقعیتی که در آن به سر می‌برند، پوشش بدهد. این برنامه‌ها باید شامل مهارت‌های زندگی، مهارت‌های شغلی و آموزش‌های مربوط به حقوق باشد.

۲-۴. ضرورت توانمندسازی زنان افغانستان

این مسئله در سه قسمت به شرح زیر، بررسی می‌شود:

۱. پیشرفت و توسعه کشور: سرمایه‌گذاری بر روی توانمندی زنان و دادن قدرت تصمیم‌گیری به آن‌ها، اقدامی ارزشمند نه فقط برای خود زنان، بلکه مسیری مطمئن برای مشارکت در رشد اقتصادی و توسعه فراگیر اجتماعی است (سازمان ملل، ۱۹۹۵، نقل شده در Phan, 2013: 49). نظریات مربوط به نقش زنان در توسعه، متأثر از نظریات فمینیستی و به طور ویژه برخاسته از یافته‌های بوزروپ است. وی نشان داده است که برنامه‌های توسعه به کار گرفته شده در کشورهای جهان سوم ناموفق بوده یا حتی در جهت عکس توسعه عمل کرده است. به اعتقاد بوزروپ، برنامه‌ریزان به معنای واقعی نابرابری جنسیتی پی نبرده‌اند. او اعتقاد دارد که باید میان مسائل مربوط به زنان که لزوماً مشکل آفرین نیست و مسائل جنسیتی که مرکز ثقل برنامه‌های توسعه در امور زنان است، تمایز قائل شد. مسائل جنسیتی بر اثر فاصله جنسیتی به وجود می‌آید و فاصله جنسیتی حاصل نظام تبعیض‌های جنسی موجود در جامعه است (لانگه، ۱۳۷۲: ۲۴).

نظریه‌های توانمندسازی بر مبنای تالیفات فمینیست‌ها و با تکیه بر تجارب کشورهای جهان سوم شکل گرفته است. این نظریه‌ها خواستار قدرت دادن به زنان نه به معنای برتری یک فرد بر فرد دیگر، بلکه به معنای افزایش توان آن‌ها برای اتکای به خود و گسترش حق انتخاب در زندگی است. لانگه معتقد است که برای توانمندسازی زنان جهت توسعه و پیشرفت، باید پنج مرحله را طی کرد که عبارت است از رفاه، دسترسی، آگاهی، مشارکت و کنترل (موزر، ۱۳۷۲: ۱۰۳). این پنج مرحله تأثیر مستقیمی بر توسعه و پیشرفت یک کشور دارد. توانمندسازی زنان افغانستان از طریق این پنج مرحله، آنان را به نیروی محرکه‌ای مبدل

می‌سازد که موجب تحول و پیشرفت در تمام عرصه‌ها می‌گردد. وقتی زنان به لحاظ رفاهی به سطح قابل توجهی دست یابند، فرصت می‌کنند تا استعدادهای خود را شکوفا سازند، در اقتصاد مشارکت کنند، در تصمیم‌گیری‌های کلان سهم شوند و از حقوق انسانی خود بهره‌مند گردند. این توانمندی به تنهایی بنیان‌های یک جامعه سالم، پویا و مترقی را بنا می‌نهد.

۲. نادیده گرفتن حقوق و ظرفیت‌های زنان در مناسبات اجتماعی: یکی از مهم‌ترین دلایل ضرورت پرداختن به بحث توانمندی زنان از نظر کارشناسان، فرودستی تاریخی زنان و در نظر نگرفتن ظرفیت‌های آنان در مناسبات اجتماعی در جامعه است (لانگه، ۱۳۷۲: ۲۳). درک جایگاه واقعی زنان در نهاد خانواده و در جامعه، مورد غفلت واقع شده است. واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که زنان در طول تاریخ و در بسیاری از جوامع، به طور سیستماتیک در موقعیتی فرودست جای گرفته‌اند و همین امر محدودیت‌های قانونی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فراوانی را برای آن‌ها ایجاد کرده است. بنابراین تا زمانی که پتانسیل‌ها و توانایی‌های زنان مخصوصاً در جامعه افغانستان، در مناسبات اجتماعی به طور کامل به رسمیت شناخته نشود به مراتب توانمندی‌های آنان نیز مورد استفاده قرار نخواهد گرفت. به عبارت دیگر، تاکنون به زنان به‌عنوان نیروی محرکه و عوامل سازنده در جامعه افغانستان نگریسته نشده است و این امر منجر به ائتلاف ظرفیت‌های ارزشمند نیز شده است. نگاه تحقیرآمیز به زنان نه تنها به خود آنان آسیب می‌رساند، بلکه جامعه را نیز از بهره‌مندی از مشارکت کامل و مؤثر نیمی از جمعیت خود محروم می‌کند.

ج. تضمین نسلی سالم‌تر برای آینده: تربیت نسل آینده توسط زنانی که به لحاظ فردی و اجتماعی توانا هستند از جمله دیگر دغدغه‌های برخی صاحب‌نظران در پرداختن به بحث توانمندی زنان بوده است (همان: ۳۲). به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و روان‌شناسان حوزه تربیتی، تربیت و پرورش نسل‌های آینده از مهم‌ترین وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی است که بر دوش خانواده‌ها و به‌ویژه مادران قرار دارد. نقش مادران در شکل‌گیری شخصیت، ارزش‌ها، نگرش‌ها و مهارت‌های فرزندان غیرقابل انکار است. نسلی که با تربیت صحیح و آگاهانه رشد می‌کند، می‌تواند به توسعه و پیشرفت جامعه کمک کند. علت



این امر آن است که زنانی که از لحاظ فردی و اجتماعی توانا هستند، بهتر می‌توانند فرزندان خود را برای مواجهه با چالش‌های دنیای امروز آماده کنند. آن‌ها می‌توانند به فرزندان خود مهارت‌های لازم برای تفکر انتقادی، حل مسئله، ارتباط مؤثر و همکاری را آموزش دهند. همچنین زنان توانمند می‌توانند الگوهای رفتاری مثبتی را برای فرزندان خود ارائه دهند و آن‌ها را به ارزش‌های انسانی مانند عدالت، برابری، احترام و مسئولیت‌پذیری تشویق کنند. با این حال، زنان افغانستانی که در حال حاضر از دسترسی به حقوق اساسی‌شان محروم هستند و بر مشارکت آنان در نیروی کاری و بخش اقتصادی به شدت محدود شده‌اند، در این قسمت و با ایفای نقش مادری آگاه، می‌توانند در این زمینه ایده توانمندبودن را به نسل بعد از خود انتقال دهند.

۵. تحلیل رابطه بین جنسیت، جنگ و فمینیست با توانمندسازی زنان افغانستان

بررسی‌های تاریخی نشان داده است که پدیده جنگ در افغانستان تأثیرات عمیق و چندبعدی بر زنان داشته است که از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قابل بررسی است. تا پیش از شروع جنگ، زنان افغانستانی با محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار زیادی مواجه بودند؛ اما ورود نیروهای بین‌المللی و تغییرات سیاسی که به دنبال آن آمد، زمینه‌ساز تغییرات قابل توجهی در وضعیت زنان شد (حمیدی و یوسف زهی، ۱۳۹۷: ۱۵۴).

همانگونه که در بالا نیز به آن اشاره شد، در طول جنگ، یکی از بارزترین تغییرات، افزایش دسترسی زنان به آموزش و تحصیل بود. این تغییر به زنان این امکان را داد که در جامعه حضور محسوس‌تری داشته باشند و به تدریج صدای خود را در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی مطرح کنند. هرچند که این روند بدون چالش نبوده و در برخی مناطق، برخوردهای فرهنگی و سنتی مانع از دسترسی کامل زنان به آموزش شده است.

به موازات افزایش تحصیلات، مشارکت سیاسی زنان نیز آغاز گردید. با تشکیل دولت جدید و برگزاری انتخابات، زنان برای اولین بار حق رأی پیدا کردند و برخی از آن‌ها به عنوان نماینده در پارلمان و سایر نهادهای دولتی آغاز به فعالیت کردند. این تحولات موجب شد تا موضوعات مربوط به حقوق زنان به یکی از محورهای مهم بحث‌های سیاسی تبدیل شود. علاوه بر این، سازمان‌های غیردولتی و بین‌المللی نیز به حمایت از حقوق زنان در افغانستان

پرداخته و پروژه‌های متعددی را در زمینه توانمندسازی اقتصادی و اجتماعی زنان پیاده کردند. این تغییرات نشان‌دهنده یک فرصت تاریخی برای پیشبرد حقوق و آزادی‌های زنان در افغانستان به شمار می‌رفت؛ اما نیازمند تلاش‌های مستمر و همکاری بین‌المللی برای تضمین پایداری این دستاوردها و حذف موانع موجود بود.

به اعتقاد برخی صاحب‌نظران و کارشناسان، پدیده جنگ در افغانستان از منظر نظریه‌های جنسیت و فمینیسم، فرصت‌های مناسبی را برای تحلیل و درک ارتباطات پیچیده بین جنسیت و سیاست، جامعه و فرهنگ فراهم آورد. تغییر در نقش‌های جنسیتی از قبیل برعهده گرفتن سرپرستی خانواده، قرار گرفتن در جایگاه تصمیم‌گیری، بلوغ اجتماعی، تغییر در نگرش به عنوان مبنای قدرت درون و مهم‌ترین آن‌ها برداشت مثبت نسبت به خود اساسی‌ترین تأثیرات جنگ بر ساختار خانواده و بر مسئله زنان به شمار می‌رود.

نظریه فمینیسم لیبرال به حقوق فردی و برابری زنان در جامعه تأکید دارد. جنگ در افغانستان، به ویژه پس از سقوط طالبان، به زنان فرصتی برای دستیابی به حق تحصیل و حضور در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی داد. این تغییرات، نه تنها به زنان این امکان را فراهم کرد تا به حقوق خود دست یابند، بلکه به واسطه ورود زنان به دانشگاه‌ها و بازار کار، به شکل‌گیری یک طبقه اجتماعی جدید از زنان با آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی منجر شد. از این منظر، می‌توان جنگ را عاملی برای تضعیف اقتدار سنتی و بهبود موقعیت زنان دانست. از طرف دیگر، فمینیسم رادیکال با چالش کشیدن نظام‌های پدرسالارانه و سلطه‌گر به طور عمیق تأثیر بسیار زیادی در ساختارهای اجتماعی زنان ایجاد کرد. زنان افغانستانی، به عنوان گروهی که در طول جنگ تحت فشار و سرکوب قرار داشتند، به تدریج توانستند در برابر نظام‌های پدرسالارانه و سلطه‌گر ایستادگی کنند و خود را به عنوان بازیگران فعال اجتماعی معرفی کنند. این امر به نوعی می‌تواند تجلی نظریه فمینیسم رادیکال باشد که به ضرورت تغییرات بنیادین در نظام‌های اجتماعی و فرهنگی اشاره دارد (Breede, 2008: 57).

فمینیسم به عنوان یک تلاش جمعی، به زنان در افغانستان کمک کرد تا به آگاهی از حقوق خود دست یابند و به مبارزه برای این حقوق بپردازند. به عنوان مثال، پس از سقوط طالبان، زنان افغان توانستند به مدارس و دانشگاه‌ها برگردند و در عرصه‌های مختلف اقتصادی و



اجتماعی فعالیت کنند. سازمان‌های غیردولتی و بین‌المللی که بر مبنای ایده‌های فمینیستی کار می‌کردند، برنامه‌هایی را برای آموزش و توانمندسازی زنان ایجاد کردند. این برنامه‌ها به زنان کمک کرد تا مهارت‌های لازم برای ورود به بازار کار و مشارکت در جامعه را کسب کنند (Yoosefi Lebni, 2020: 2).

تحلیل‌های جنسیتی نیز به زنان کمک کرد تا فهم بهتری از موانع ساختاری که جلوی پیشرفت آن‌ها را می‌گیرد، پیدا کنند. ترکیب نظریه‌های فمینیست و جنسیت درک بیشتری از واقعیت‌های پیچیده زندگی زنان افغانستان را آشکار کرد. این هم‌افزایی به نوبه خود به شناسایی نیازها و چالش‌ها در سطوح مختلف اجتماعی منجر گردید و بر اساس آن، برنامه‌هایی مفید برای توانمندسازی زنان از سوی سازمانهای مختلف طراحی و اجرا گردید (World Bank, 2005: 70).

این دو نظریه همچنین ابزارهای تحلیلی قدرتمندی را برای درک افزایش توانمندی زنان افغانستان در طول جنگ ایجاد کرد.

نتیجه‌گیری

نقش جنگ در توانمندی زنان افغانستان یک موضوع پیچیده و چند بعدی است که تحت تأثیر شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خاصی قرار دارد. با وجود همه تلخی‌ها و چالش‌های جنگ، این وضعیت بحرانی فرصتی بی‌نظیر برای زنان افغانستانی ایجاد کرده است تا موقعیت‌های جدیدی را به دست آورند و ظرفیت‌های خود را در عرصه‌های مختلف به نمایش بگذارند. تحولات پس از یازده سپتامبر از جمله دسترسی به آموزش و تحصیل، مشارکت در بازار کار و ورود به عرصه‌های سیاسی، همه نشان‌دهنده یک تغییر بنیادین در نحوه نگرش به زنان در جامعه افغانستان بوده است.

جنگ به عنوان یک عامل تسریع‌کننده برای چالش کشیدن ساختارهای پدرسالارانه عمل کرده و زنان را به سمت بازتعریف هویت‌ها و نقش‌های اجتماعی خود سوق داده است. در این میان، فمینیسم به عنوان یک ابزار تحلیلی، به ما کمک می‌کند تا درک بهتری از تجربه‌های مختلف زنان افغانستانی و تعاملات پیچیده بین جنسی در طول این بحران‌ها پیدا کنیم. حمایت‌های بین‌المللی و ایجاد نهادهای غیردولتی نیز به عنوان عوامل کلیدی در



توانمندسازی زنان عمل کرده و به آن‌ها این امکان را دادند تا در مسیر پیشرفت و استقلال گام بردارند.

در نهایت، شیوه‌ای که زنان افغانستانی توانسته‌اند از جنگ به‌عنوان یک بستر برای تغییر و پیشرفت استفاده کنند، نشان‌دهنده عزم و اراده قوی آن‌ها در مواجهه با چالش‌ها است. این واقعیت که زنان افغانستان از شرایط جنگ برای دستیابی به حقوق و آزادی‌های خود بهره‌برداری کرده‌اند، نشان‌دهنده توانمندی و انعطاف‌پذیری آن‌ها در برابر سختی‌ها است. به طور کلی، تجربه زنان در جامعه هدف در دوره جنگ و پس از آن، نه تنها به تثبیت هویت‌های جدید و پیشرفت‌های اجتماعی آن‌ها منجر شده، بلکه به تغییر ذهنیت‌ها و رویکردهای جامعه نسبت به جنسیت و نقش‌های اجتماعی زنان کمک کرده است. این تغییرات، ضمن نشان دادن قدرت زنان به‌عنوان کنشگران اجتماعی، به بسط مفاهیم برابری و عدالت اجتماعی در افغانستان نیز انجامیده است. در این مسیر، ضرورت حمایت‌های مستمر و پایدار از زنان به وضوح محسوس است تا توانمندی‌های آنها تقویت شود و دستاوردهای قبلی حفظ گردد.

فهرست منابع

الف. منابع فارسی

۱. اوکسال، زو و سالی بیدن (۱۳۸۹) جنسیت و توانمندی: مضامین، رویکردها و تأثیرات سیاسی آن، (ترجمه: اکرم خاتم)، در نشریه توانمندی زنان، نقدی بر رویکردهای رایج توسعه، تهران: نشر آگه.
۲. حمیدی، سمیه، یوسف زهی، ناصر، (۱۳۷۹)، واکاوی تأثیرات نوسازی دولتی بر وضعیت سیاسی - اجتماعی زنان افغانستان، با تأکید بر متن قوانین اساسی، دو فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات تاریخی جهان اسلام، شماره ۶ و ۱۱. ص ۱۸۰-۱۵۳.
۳. خاتم، اعظم، (۱۳۸۹)، توانمندی زنان، نقدی بر رویکردهای رایج توسعه، تهران: نشر آگه.
۴. خداوردی لو، سهیلا، بری مانی، فرامرز، (بی تا)، نقش اعتبارات خرد در توانمندسازی زنان سرپرست خانوار و فقیر، کتاب مجموعه مقالات دومین همایش توانمندسازی و توان افزایی زنان سرپرست خانوار، شماره ۶.
۵. دیهیم، حمید و معصومه وهابی، (۱۸۳۲)، دسترسی زنان به اعتبارات نظام بانکی، پژوهش زنان، دوره ۱، سال سوم، شماره ۶.
۶. سازمان برنامه و بودجه با همکاری سازمان ملل متحد، (۱۹۹۵)، اولین گزارش ملی توسعه انسانی جمهوری اسلامی ایران، سازمان برنامه و بودجه، تهران: مرکز مدارک اقتصادی اجتماعی و انتشارات.
۷. شادی طلب، ژاله، ۱۳۸۱، توسعه و چالش های زنان ایران، تهران: نشر قطره.
۸. کتابی، محمود، یزد خواستی، بهجت و فرخی راستایی، زهرا، (بی تا)، توانمندسازی زنان برای مشارکت در توسعه، مجله پژوهش زنان، شماره ۷.
۹. لانگه، سارا، (۱۳۷۲)، معیارهایی برای توانا سازی زنان، نقش زنان در توسعه، تهران: نشر روشنگران.



۱۰. موزر، کارولین، (۱۳۷۲)، برنامه ریزی بر حسب جنسیت در جهان سوم، نقش زنان در توسعه، تهران: روشنگران.

۱۱. واسعی، فاطمه و محمدجواد صفر یزدی. (۱۳۹۵)، فمینیسم از فرازی خیالی تا فرودی واقعی، قم: وحی و خرد.

۱۲. هنشال مامسن، ژانت، (۱۳۸۵)، جنسیت: یکی از مباحث توسعه، ترجمه دکتر زهره فنی، ماهنامه اطلاعات سیاسی، شماره ۲۳۳-۲۳۴، صص ۲۱۷-۲۰۴

ب. منابع انگلیسی

13. Berry, Marie E. (2018) War, Women, and Power: From Violence to Mobilization

14. Breede, Hans Christian. (2008, Fall) "A Socio-Economic Profile of Afghanistan," Canadian Army Journal 11, 3: 54-75. Available at:

15. Colomna, B, 1992, Sexuality and space. new York prinston architectueral press

16. Culturally Grounded Approach to Mental Health Assessment in a Conflict

17. Dupree, Nancy Hatch. (2004) "The Family During Crisis in Afghanistan," Journal of Comparative Family Studies 35, 2: 311-31.

18. Giddens, A, 1994, Sociology, M, Saboori Trans Ney, Tehran

19. in Rwanda and Bosnia-Herzegovina. Cambridge, UK: Cambridge University

20. Jagger, Alisson, 1983, feminist politics and human nature, Sussex: Rowman and Allen held

21. Mackay, Finn. Radical Feminism. 1st Ed. New York: palgrave macmillan, 2015

22. Miller, Kenneth E. (2006, November) "The Afghan Symptom Checklist: A

23. National Vital Statistics System. "Centers for Disease Control and Prevention.

24. Nersisias, E, 2004, Gender Anthropology, Tehran afkar publication.

25. Press.



26. Ritzer, George. Sociological Theory. 8th Ed. New York: McGraw-Hill, 2011
27. Robertson, I. 1989, Society: Brief A Introduction, S.U.Inc Publishers Worth
28. Rose, Hilary. A. "Canada's same-sex marriage law: Exception to or exemplar of Canada's family policy?." Journal of Child and Family Studies 21(2012): 88-94
29. Sargent, Tower 1999, contemporary political ideologies Philadelphia: fort worth
30. Srivastava, sushma, (2007), Encyclopaedia of Women and Development,
31. Valerie B, 1999, feminism debates, london, macmillan
32. Vol.3, No.2, Commonwealth Publishers
33. Yoosefi Lebni, Javad, et al. (2020, August 17) "Challenges and Opportunities Confronting Female-headed Households in Iran: a Qualitative Study," BMC Women's Health 20, 183: 1-11